



قصر و ارک کرملین در نیمه دوم قرن هفده میلادی
آن سان که آدام الثاریوس آن را دید.



شاه صغی که همت سبایندگان آلبان را بدترفت

فصل دوم

تجدید مناسبات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایران و آلمان

در عصر قاجار

در نیمه نخستین قرن نوزدهم میلادی، اطلاعات ایرانیان از سرزمین و مردم آلمان، کشورهای مختلف آن (حدود سیصد امیرنشین) و بویژه پادشاهی پروس که بزرگترین دولت آلمانی محسوب می شد، بسیار ناچیز و مبهم بود.

آنچه که اولیای امور دولت قاجاری از روسیه، فرانسه، انگلستان و حتی اتریش می دانستند - بعضی از اطلاعات از طریق سفرای اعزامی ایران به سن پترزبورگ و لندن که در بین راه ناچار به عبور از اتریش و انگلستان بودند بدست می آمد - به مراتب بیش از مجموع دانستنیهای آنان از کشور آلمان بود.

با اینکه مناسبات تجاری بین ایران و آلمان هرگز قطع نشده بود و بازار مکاره شهر لایپزیک، نقش مهمی در تامین مایحتاج ایران دانست، اما در مجموع نبود مناسبات سیاسی و اقتصادی گسترده یا منافع مشترک یا مسائل سیاسی ذیعلاقه طرفین، پرده‌ای از ابهام بر موقعیت کشورهای آلمانی که بسیار دور از ایران بودند کشیده بود.

روسیه بواسطه همجواری جغرافیایی و انگلستان به علت حضور مستعمراتی در هندوستان و اعزام نیروی دریایی خود به خلیج فارس؛ بسیار نزدیکتر از کشورهای دوردست اروپایی تصور می شدند.

نخستین تماسهای فرهنگی - اجتماعی آلمانی‌ها با ایران خیلی زودتر از مناسبات سیاسی - اجتماعی بین دو کشور از طریق اعزام میسیونهای مذهبی آغاز شد.

انجمن مذهبی بازل که قرارگاه آن کلیسای شهر بازل سوئیس بود در دهه دوم قرن نوزدهم میلادی یعنی دوران پایانی جنگهای ایران در روسیه تزاری، نمایندگان خود را که از کشیشان ایالت ورتمبرگ در جنوب غربی آلمان بود برای اعزام به مشرق زمین آماده کرد.

اطلاعات آلمانی‌ها تا آن زمان از ایران محدود به نوشته‌های آدام شارپوس و انگلبرت کمپفر و چند سیاح دیگر بود. نوشته‌های نیپور و گملین نیز مورد توجه آلمانی‌ها قرار گرفته بود و در سال ۱۸۱۲ سفرنامه بوکانان از انگلیسی‌هایی که ایران و هندوستان را سیاحت کرده بود به زبان آلمانی منتشر شد. کتاب دیگری که علاقه آلمانی‌ها را به سیرو سیاحت و احتمالاً تبلیغ مذهبی در ایران جلب کرد، نوشته‌های هنری مارتین کشیش کمپانی هند شرقی بود که اولین مترجم انجیل به زبان فارسی محسوب می‌شد و او نیز در سالهای ۱۸۱۱-۱۸۱۲ یعنی سالهای اوج جنگ‌های دوره اول ایران و روسیه در تهران اقامت داشت. جالب اینکه میرزای قمی یکی از روحانیون و مجتهدین بانفوذ و آگاه ایران رویه‌ای بر یک رساله هنری مارتین که در آن امتیازات دین مسیح را بر دین اسلام ذکر کرده بود نوشت و ادله او را بی‌اساس دانست و محکوم کرد. بلومهارت کشیش آلمانی نتیجه تحقیقات و نوشته‌های مارتین را به صورت خلاصه به آلمانی ترجمه کرد و در سال ۱۸۱۲ در مجله مذهبی مبلغان به چاپ رساند. مسافر دیگر آلمانی که در دهه ۱۸۳۰-۱۸۲۰ به ایران سفر کرد، یوزف ولف یهودی از اهالی باویر آلمان بود که برای تبلیغ از سوی انجمن لندن «ترویج مسیحیت در میان یهودیان» از راه ایران به هندوستان اعزام شد. کریستن گوتلیب بلومهارت، کشیش ورتمبرگ می‌نویسد که شهر اشتوتگارت، نقش اندیشمند و طراح برنامه‌های اعزام مبلغ به مشرق زمین را برعهده داشت و بسیاری از اطلاعاتی که از ایران می‌رسید بوسیله او در مجله مذهبی کلیسای بازل ترجمه و چاپ می‌شد.

کارل گوتلیب فاندور در سال ۱۸۲۵ به ناحیه شوشی (شیشه) قفقاز که از ایران منتزع شده و به روسیه تزاری تعلق یافته بود سفر کرد و چهار سال در آنجا اقامت گزید. بین سالهای ۱۸۲۹ تا ۱۸۳۱ در بغداد بسر می‌برد و از ۱۸۱۳ تا ۱۸۳۳ در تبریز اقامت داشت.

ایالت آذربایجان ایران از آن تاریخ تا دوران جنگ جهانی دوم پیوسته قرارگاه چندین دسته از مبلغین مذهبی آلمان بود (به علت حضور اقلیت ارمنی-آسوری در آذربایجان، آلمانی‌ها توجه خاصی به این ایالت نشان می‌دادند).

ویلهم لتین در خاطرات خود از دایر بودن یک یتیم‌خانه آلمانی در شهر خوی که زیر نظر دوشیزه هارناک Fraulein Harnack اداره می‌شده و روسها در آنرا بسته و یتیمان ارمنی را به کوچه‌ها ریخته بودند خبر می‌دهد و این به سال ۱۹۱۴/۱۲۹۳ میلادی بوده است.

جالب اینکه مشکل عاطفی بزرگ شولتوس هولتوس نایب کنسول آلمان نازی در

تبریز در سال ۱۹۴۱ / ۱۳۲۰ هم رهاکردن یک یتیم‌خانه آلمانی بوده که زیر نظر خواهر الیزابت اداره می‌شده و عده‌ای از کودکان نایینای ارمنی در آن بسر می‌بردند.

هر دو خاطره به بخوبی خبر از استمرار عمر مؤسسات خیریه مذهبی آلمان در آذربایجان تا سال ۱۹۱۴ میلادی می‌دهد که زمان استقرار مؤسسات مذهبی آلمان در آن ایالت را به یکصد و بیست سال می‌رساند.

انجمن مذهبی بازل یکی از بانفوذترین مؤسسات مذهب پروتستان بود که شعبات آن در ایالات آلمان و دانمارک و سوئیس به چهل مرکز می‌رسید. بین سالهای ۱۸۲۲ تا ۱۸۳۹ این انجمن ۱۹ مبلغ آلمانی، سوئیسی و لهستانی به قفقاز و ایران اعزام داشت.

کشیشان آلمانی، سوئیسی و لهستانی وابسته به انجمن، شاهد سالهای آخر سلطنت فتحعلیشاه دوره دوم جنگهای ایران و روسیه تزاری، شکست مجدد ایران، تحمیل قرارداد ترکمانچای در ۱۸۲۸ میلادی به ایران و بالاخره مرگ عباس میرزا بودند. عباس میرزا به دلیل نیاز به مستشاران نظامی اروپایی (فرانسویها، انگلیسیها) در جنگ با روسیه تزاری، از حضور آلمانی‌ها در تبریز که اطلاعات جغرافیایی و اجتماعی آنان می‌توانست به وی در شناخت دنیای معاصرش یاری دهد استقبال کرد.

در سال ۱۸۳۳ عباس میرزا ولیعهد و یکسال بعد فتحعلیشاه پادشاه ایران در گذشتند و محمدشاه قاجار با کمک‌های سیاسی هر دو کشور روس و انگلیس و حمایت نظامی ارتش ایران که به فرماندهی سر هنری لیندسی بیتوم در اختیار او قرار گرفته بود بر مدعیان و گردنکشانی که همه از عموهای او بودند و سلطنت پسر عباس میرزا را قبول نداشتند غلبه کرد و بر تخت نشست. در این هنگام عده‌ای از مبلغان آلمانی در ایران حضور داشتند و تبریز به دلیل اقامت دیپلماتها، وابستگان نظامی، بازرگانان، پزشکان و هیأت‌های مذهبی اروپا نسبت به تهران از موقعیت ممتازتری برخوردار بود.

مبلغان آلمانی علی‌رغم اینکه پس از مدتی اقامت در ایران، متوجه شدند که بطور کلی شانسی برای تبلیغ مسیحیت و بدست آوردن پیروانی از جامعه مسلمان شیعه‌مذهب ایران ندارند؛ به اقامت در آذربایجان و اعزام هیأت‌هایی به کردستان اکتفا کردند [در آنجا نیز کمترین موفقیتی نصیب آنان نشد زیرا کردها متعصب‌تر از شیعیان بودند و علاقه‌ای به ارتداد از دین اسلام و گرویدن به مسیحیت نشان نمی‌دادند]

مبلغین آلمانی در سالهای ۱۸۳۳ تا ۱۸۳۷ در تبریز و ارومیه به فعالیت بی‌سر و صدای فرهنگی و تاسیس مدارس میسیونری و امور خیریه پرداختند.

فاندر کشیش آلمانی کتاب انجیل را به زبان ترکی ترجمه کرد اما به علت کتابی که

در مورد دین اسلام نوشته بود در کرمانشاه و سپس در تبریز مورد اعتراض روحانیون و مردم قرار گرفت. نخستین چاپخانه‌ای که در تبریز دایر شد چاپخانه‌ای بود که فاندرا از انگلستان خواسته و از طریق پترزبورگ به شوش و سپس به تبریز رسید. پس از فاندرا کریستف فردریش هاس در سال ۱۸۳۳ به ایران آمد. هاس سابقه اقامت طولانی در مسکو و قفقاز داشت و در پائیز آن سال مدرسه‌ای برای ارامنه در تبریز تأسیس کرد که در عین حال عده‌ای از فرزندان اشراف و اعیان برای آموختن زبانهای انگلیسی و فرانسه در آن مدرسه پذیرفته شدند. پس از او کریستیان گوتلیب هورنله از سال ۱۸۳۴ در تبریز مستقر شد و کوشید انجیل را به زبان کردی ترجمه کند. کتاب هورنله درباره کردها در سال ۱۸۳۶ نوشته شد. دو کشیش بعدی فردریش- ادوارد- اشنایدر و یوهانس تئودورولترز بودند که برای کمک به هاس وارد تبریز شدند. در همان سال بنا به دلایلی چند از جمله مخالفت دولت روسیه تزاری با ادامه فعالیت کلیسای آلمان در قفقاز بساط مبلغین آلمانی در آن سرزمین برچیده شد. در آذربایجان نیز رقابت کشیشان فرانسوی و آمریکایی کار را بر آنها دشوار ساخته بود. مسائل مهم دیگری از جمله عدم علاقه ایرانیان مسلمان به گرویدن به مذهب مسیح و هزینه‌های سنگین انجام مأموریت و دایرکردن مدارس باعث شد که تصمیم به تعطیل مؤسسات تبلیغی آلمان در ایران گرفته شود و انجمن بازل مبلغین مزبور را به هندوستان که محیط آماده‌تری برای تبلیغ مسیحیت داشت اعزام داشت.

با این همه مبلغین آلمانی به علت تأسیس مدارس که در آنها علوم جدید به محصلین آموخته می‌شد و نیز به علت یادگیری زبانهای فارسی، ترکی، عربی ارمنی و آشناسدن با فرهنگ و آداب ایران و سنن اسلامی نقش مهمی در:

۱- آشناسدن جوانان ایرانی با اروپای نیمه اول قرن نوزدهم

۲- آشناساختن محققان آلمانی با فرهنگ و تمدن و تاریخ ایران

برداشتند و هنگامی که در سال ۱۸۳۷ از ایران رفتند پشتوانه قابل توجهی از اطلاعاتی اجتماعی- فرهنگی- اقتصادی از ایران را با خود همراه بردند که بعدها مورد بهره‌برداری دانشمندان و باستانشناسان آلمانی قرار گرفت.

منابع ایرانی اولیه

نخستین اطلاعات درباره کشورهای آلمانی را می‌باید از خلال سفرنامه‌های محصلین و یا گزارشها و روزنامه‌های [گزارش روزانه] مأمورین سیاسی ایران که به خارج اعزام می‌شدند نظیر میرزا صالح شیرازی و میرزا ابوالحسن شیرازی ایلچی و میرزا فتاح

گرمردوی بدست آورد بسیاری از این اطلاعات مغشوش و گاهی بچگانه و توأم با افسانه است و بسیاری دیگر به نحو ناقص از کتابهای جغرافیایی اروپایی یا مجلات انگلیسی و فرانسوی ترجمه شده و بعضی نیز درخور توجه است.

از آن جمله میرزا فتح گرمردی در سفرنامه‌ای که نوشته و اختصاص به روزنامه سفر سیاسی - دیپلوماسی حسین خان آجودانباشی در سال ۱۲۵۵ هـ ق به اروپا دارد [این سفیر برای شکایت از اقدامات غیردوستانه مک‌نیل وزیر مختار انگلیس در ایران در دوران سلطنت محمدشاه قاجار، مداخله او در ماجرای هرات و اشغال جزیره خارک بوسیله نیروهای انگلیس به اروپا اعزام شده بود] به نقل از یک کتاب جغرافیایی اروپایی، اطلاعات زیر را پیرامون سرزمینهایی که مجموع آنها در آن دوران آلمان خوانده می‌شد، عرضه می‌کند:

«فیمابین دولت نمسا و فرانسه که سیصد و سی و چهار فرسخ راه است سه دولت علیحده که عبارت از دولت باویار (باویر)، دولت ورت عنبر (ورتنبرگ) و دولت باد، باشد واقع شده، هر یک پادشاه جداگانه دارد و در بعضی چیزها تابع حکم امپراتور نمسا هستند، اما نه به مرتبه‌ای که اختیار عزل و نصب آنها با ایشان بوده، دخل و تصرفی به ملک و معامله ولایت ایشان داشته باشد؛ بلکه اسمی برای اوست و رسم سلطنت با آنها.

دولت باویار بیست و دوهزار و یکصد و بیست میل وسعت ملک دارد از قرار گزاندرگز و چهار ملیان و هفتاد هزار نفوس، مالیات شصت و نه هزار و هفتصد و سی ملیان فرنگ [فرانک]، و قشون سی و پنج هزار و هشتصد نفر، حدود اربعه طرف مشرق ملک نمستان (اتریش) و ملک بوام (بوهم) طرف جنوب دولت ورت عنبر، طرف مغرب املاک باد، طرف شمال دولت جس (هس) و دولت ساقس (ساکس)؛ شهر مُنک (مونینگ) که پایتخت دولت باویار است. چون در عهد ناپلیان این شهر را از نو ساخته‌اند، لهذا جمیع اوضاع شهریت آنجا به مرتبه‌ای خوش سلیقه و زیبا شده است که بهترین شهرهای فرنگستان است»

سپس درباره اوضاع دولت باد می‌نویسد:

«وسعت مُلک چهار هزار و چهارصد و هشتاد میل، نفوس یک ملیان و یکصد و شصت و شش هزار نفر، به هر میل میرسد دویست و پنجاه و دونفر، مالیات بیست ملیان فرنگ [فرانک]، حدود اربعه طرف شمال دولت هس و دولت باویار، طرف مشرق دولت ورت عنبر، طرف جنوب دولت سوئیس، طرف مغرب دولت فرانس.

در مورد دولت ورتنبرگ Wurtanbourg یا به قول خودش ورت عنبر می‌نویسد:

«وسعت مُلک پنج هزار و هفتصد و بیست میل، نفوس یک ملیان و پانصد و بیست هزار نفر، به هر میل می‌رسد دویست و شصت و شش نفر، مالیات بیست ملیان فرنگ [فرانک]، قشون سیزده هزار و نهصد و پنجاه و پنج نفر، پایتخت شهر استوتنفر (اشتونگارت)، حدود اربعه طرف شمال دولت باد، طرف مشرق دولت باویار، طرف جنوب ایضاً دولت باد، طرف مغرب ایضاً دولت باد»

درباره کشور پادشاهی پروس نیز می نویسد:

دولت پروس: وسعت مُلک هشتاد هزار و چهارصد و پنجاه میل است، نفوس دوازده ملیان و یکصد و شصت و چهار هزار نفر و به هر میل صد و پنجاه نفر می رسد که توقف نمایند. مالیات و منافع دولت پانزده ملیان فرنگ، قرض دولتی هفتصد و بیست و شش ملیان و ششصد و هشتاد هزار فرانک - قشون یکصد و نود و نه هزار و چهارصد و پنجاه نفر، جمعیت شهر برلن که پایتخت است دویست و سی و شش هزار و هفتصد و سی و هفت نفر، ولایت حاکم نشین: هفت، قلعه مستحکم: هفت، بندر کشتی: ندارد. حدود اربعه ملک: دولت روسیه و ملک دولت له (لهستان) و ملک دولت کراکوی شرقاً - و ملک دولت فرانکوک ملکنبیغ شبروان و ملک ملکنبیغ استریش و بحر بالتیک غرباً - و ملک دولت له و ملک دولت نمسا و ملک دولت سکس جنوباً و ملک دولت هنور (هانور) و ملک دولت برونسویک شمالاً.

در اشاره به دول کوچک و این اشاره با معنی که هریک بقدر آذربایجان، بعضی بیشتر و برخی کمتر وسعت دارد؛ اسامی دول آلمان را چنین نام می برد دولت های موونه، شوارس برغ - سوندزهوزن - لیپ و بت سولد - لیپ سوانبورک - والدوک - هوهن زولرن - فرنک فورت - برم هنبورک - لوبک - ورتنبرگ - هنور (هانور) - سگس.

حتی در اواخر قرن نوزدهم، اطلاعاتی که پیرامون اوضاع سیاسی و جغرافیایی کشور آلمان در کتاب مهم المآثر و الآثار نوشته حسن خان اعتمادالسلطنه آورده شده است، علی رغم آنکه در این دوران: سال ۱۳۰۶ ه. ق. / ۱۸۸۹ میلادی / ایران، در آلمان دارای سفارتخانه بوده و عده زیادی از ایرانیان بدان کشور سفر کرده بودند، چندان مبسوط نیست و تنها به ذکر سال پادشاهی ویلهلم دوم در پانزدهم ژوئن سال ۱۸۸۸ و اسامی چند ایالت آلمان و پادشاهان و رؤسای آن اکتفا شده است. این ایالات عبارتند از انهالت، ارامبرگ، باد، باویر، برم، برنشویک، هامبورگ، هانور، هس، هس دوکال، هوهن زولرن، هولتس (هلشتاین)، مکلمبورگ شورن، مکلمبورگ استریلدس، الدنبرگ، پروس، ساکس، ساکس التانبرگ، ساکس کوبرگ، و ورتمبرگ و جالب اینکه نویسنده نوشته است که حکومت شهر برم جمهوری و رئیس آن در حقیقت رئیس جمهوری و شهر هامبورگ بندر آزاد و کلاتر آن رئیس جمهوری استان هامبورگ محسوب می شود.

نبود مناسبات سیاسی و دیپلوماسی، مانع وجود و گسترش ارتباطات بازرگانی و بیشتر یک سویه (صادرات از آلمان به ایران) نبود. در قرن هیجدهم و نیمه اول قرن نوزدهم، صدور کالا از آلمان (پروس و کشورهای دیگر) به ایران ادامه داشت و تجار آلمانی تولیدات صادراتی خود را از طریق بندر باطوم که در آن زمان یکی از بنادر عثمانی در دریای سیاه بود، به شمال ایران و یا از همان راه با ترانزیت آزاد از طریق ماوراء قفقاز به باکو و جلفا می فرستادند که مستقیماً به ایالات شمال ایران انتقال می یافت.

در حدود سال ۱۸۳۰ / شرکت روسی کالوست مقیم تبریز با تجارتخانه های

آلمانی در حال معاملات بازرگانی بود و اجناس آن کشور را به تبریز حمل کرده بفروش می‌رساند.^۹

در حدود سال ۱۸۴۸ / تجارت آلمان با ایران حدود ۳۳۰۰۰ لیره برآورد می‌شد که از این مبلغ، ۲۴۰۰۰ لیره اختصاصاً تجارت منسوجات پشمی را دربر می‌گرفت. یکی از صادرات پارچه‌ای مهم آلمان به ایران «ماهوت دولاپهنا» بود که بوسیله تجار خرده‌پای ارمنی وارد می‌شد و بیشتر مستخدمین جزء دولت و نوکران یا ملازمین طبقات بالاتر آنرا می‌خریدند.

آلمان به همراهی اتریش سالانه در حدود ۱۰۰/۰۰۰ لیره ماهوت، شیشه، طلا، قیطان و قلابدوزی به ایران صادر می‌کرد. در حدود سال ۱۸۵۰ بنا بر یک گزارش اقتصادی، ایالات پادشاهی پروس و زولورن، ۳۵۰۰۰۰ تالر جنس از راه ترابوزان به ایران می‌فرستادند.

اما علی‌رغم این مناسبات بازرگانی موجود اطلاعات ایرانیان از کشور آلمان بسیار ناچیز بود. حتی شاه نمی‌دانست بین پروس و هانور و هامبورگ و باد و ایالات دیگر آلمان چه نسبتی موجود است.

دکتر یاکوب پولاک پزشک اتریشی در کتاب خود به علت ناآگاهی طبقات بالای ایران آن زمان به اوضاع جغرافیایی دنیا اشاره کرده و می‌نویسد:

«ایرانیها از جغرافیا اطلاعاتی فوق‌العاده سطحی دارند؛ هنوز پایبند به تعالیم بطلمیوسی هستند و تصور می‌کنند زمین مسطح است و دریای محیط آنرا دربر گرفته است. از اروپا جز نام مللی را که با آنها در تماس بوده‌اند یا نمایندگانی به دربار شاه گسیل داشته‌اند، نمی‌دانند. اطلاع آنها منحصر است به نامهای انگلیس، فرانسه، نمسه (اتریش)، اروس (روسیه)، لهستان، ایتالیا، و لن‌دیس یا فلمنک (هلاند)، اسپانیول و سرانجام پرتغال آن هم به علت میوه‌ای که به این اسم نامیده می‌شود. با اسم پروس هم آشنا هستند و بدان علاقه دارند زیرا پروس را می‌توان با روس قافیه کرد. ولی از دریافت این نکته عاجزند که پادشاه اتریش (Austria) و کرال پروس هر دو باید از نمسه باشند. هنگامی که به شاه [ناصرالدین شاه] درس جغرافی می‌دادم، دائم این سؤال را داشت و تمام توضیحات من مفید فایده‌ای نبود.

«اگر من پادشاه ایران هستم درعین حال کس دیگری نمی‌تواند پادشاه ایران باشد»

پولاک در توضیح عنوان کرال می‌نویسد:

«غرور سلاطین شرقی به آسانی اجازه نمی‌دهد به سلطان کشور اروپایی که با آنها

در تماس نزدیک نیست، پادشاه بگویند. در گذشته پس از مذاکرات بسیار توانسته‌اند برای قیصر آلمان این لقب را بدست آورند؛ ایرانیها برای اجتناب از بکاربردن لفظ پادشاه کلمه اسلاو «کرال» را بکار می‌برند برای پادشاه پروس همین اواخر که دولت پروس نماینده‌ای به دربار ایران فرستاد، لقب پادشاه بکار برده شد. توجه، ایران به دول اروپایی غیر ذینفع در ایران مانند اتریش و پروس از دوران محمدشاه قاجار آغاز شد.

فرانسه، علی‌رغم خاطرات تلخی که زمامداران ایران از عهدشکنی ناپلئون در جریان قرارداد تیل سیت، بی‌اعتنایی به وضعیت قفقاز و آذربایجان در سال ۱۸۰۷ میلادی و شکست مأموریت ژنرال گاردان داشتند، همچنان در مقام اول کشورهای طرف توجه و توسل ایران قرار داشت، اما فرانسویان در دوران سلطنت لویی فیلیپ دوارلثان روی خوشی به کشورهای شرقی نشان نمی‌دادند و تنها حاصل مأموریت حسین‌خان آجودانباشی و مذاکرات مفصل او با دولت فرانسه اعزام یک سفیر: کنت دوسرسی و دوازده مشاق و مربی نظامی به ریاست ژنرال داماس و نیز فرستادن چند باستانشناس و نقاش برای تهیه تصویرهایی از آثار باستانی و شهرها و مردم مصور و تحقیقات پیرامون آثار باستانی ایران بود.

درحقیقت سیاست خارجی دولت لویی فیلیپ مانند اقتدار سیاسی خود او در داخل کشورش بسیار ضعیف، متشتت، انفعالی و غیرپویا بود و ایرانیان بیهوده به امید ورود سیاست و اقتصاد و نفوذ جهانی فرانسه به صحنه ایران نشسته بودند. دولت اتریش و صدراعظم داهی آن پرنس مترنیخ به سبب میانجیگری بی‌نتیجه در مسأله اختلاف ایران و انگلستان برسر قضیه هرات و مذاکرات آجودانباشی با مسؤولان سیاست خارجی آن کشور تا حدودی می‌توانست نقش قدرت ثالث را در ایران ایفاء کند اما این فقط تصور ایرانیان بود. اتریش باوجود آنکه در نیمه اول قرن نوزدهم کشوری بزرگ و پرجمعیت بود، در تعیین سیاستهای شرقی و مستعمراتی انگلستان و حتی روسیه تزاری نقشی نداشت و توصیه‌های زمامداران آن کشور برای انگلیسیها و روسها قابل قبول نبود.

اتریش کشوری بَرّی، در بسته و فاقد مستعمرات و مناطق ماوراء بحار بود. خود اتریشیها هم به دلایل مختلف از جمله دوربودن راه، نداشتن منافعی در ایران و محل نداشتن ایران در اهداف برون‌مرزی آن کشور علاقه‌ای به دخالت در اوضاع سیاسی ایران نداشتند.

حداکثر مساعدت اولیای آن دولت اعزام مشاق نظامی و معلم و صنعتگر به ایران

بود که در سالهای بعد این همراهی‌ها، آنهم به اصرار دولت ایران جامه عمل پوشید. مبتکر برقراری مناسبات سیاسی و درخواست اعزام معلم و مشاق و صنعتگر از کشورهای چون اتریش، پروس و آمریکا امیرکبیر بود. در دوران صدارت میرزا تقی خان امیرکبیر بود که طرحی برای بسته شدن قرارداد دوستی ایران و اتریش زیر عنوان عهدنامه دوستی و کشتیرانی در سال ۱۲۶۷ / ۱۸۵۲ میلادی بر کاغذ آورده شد که فقط پس از هفت سال به امضای نمایندگان دو دولت رسید.

هنگامی که ناصرالدین شاه، در نخستین سالهای سلطنت تصمیم به تأسیس دارالفنون گرفت، امیرکبیر که میل نداشت پای مشاقان روسی یا انگلیسی به ایران باز شود، اتریش و نیز کشور پروس را به عنوان ممالک مطلوب مورد نظر برای اعزام معلم و مربی و مشاق پیشنهاد کرد.

«امیر اساساً نسبت به کشورهای آلمانی نژاد و سیستم حکومت آنها توجه ذهنی خاص داشت. به علاوه در استخدام استادان دارالفنون و استاد صنعتگر و خرید کارخانه پارچه بافی به آن دو دولت روی آورد.»

نقطه نظر امیرکبیر برای استخدام متخصص و مشاق از خارجه سه محور بود: محور علمی و فنی که عبارت بود از نیروی انسانی صاحب دانش و فن برای تدریس در دارالفنون؛ محور نظامی یا گزینش فرماندهان و نظامیان مشاق برای تعلیم سربازان و ایجاد نظام جدید در ایران و نیز تدریس علوم و فنون جنگی و نظامی در مدرسه دارالفنون؛ بالاخره محور صنعتی یا تأسیس و راه اندازی کارخانه‌هایی که بتواند نیاز مبرم مردم را از واردات خارجی برطرف سازد.

اتریش و پروس هر دو کشورهای زبده‌ای در سه زمینه پیش گفته بودند. دانشگاهها و دارالفنونهای هر دو کشور حتی از خلال گزارشهای معدود آن روزگار که احتمالاً بیشتر از طریق اطلاعاتی که از عثمانی به ایران می‌رسید به عمق و پختگی شهره و شناخته شده بودند.

نظام سپاهیگری هر دو کشور به صلابت و انضباط و کارایی مشهور بود. قدرت صنعتی هر دو قابل انکار نبود و محصولات و مصنوعات اتریشی و آلمانی بازارهای شرق را اشباع کرده بود.

طرفه تر آنکه هر دو از ایران دور بودند. منافع سیاسی و استراتژیک در ایران نداشتند. به بی‌طمعی در ایران شناخته شده بودند و هرچه بود از روسیه و انگلیس بهتر بودند.

اتریش در نیمه اول قرن نوزدهم کشور بسیار بزرگی بود. که حدود پنجاه میلیون

نفر جمعیت داشت. آنرا امپراتوری اتریش - هنگری می خواندند. سراسر اتریش و مجارستان امروز و ایالاتی از لهستان و چکسلواکی کنونی و بعضی از ایالاتی که اینک به کشورهای کوچک اروپای مرکزی و شرقی تعلق دارد، در قلمرو آن بود و امپراتور اتریش - هنگری از نظر شهرت و اعتبار و حیثیت (و نه از نظر قدرت سیاسی و نظامی واقعی) هیچ از امپراتور روس و رئیس جمهوری فرانسه کم نمی آورد.

امیرکبیر در برخورد با این واقعیات میل داشت از ارباب صنعت و معلمین اتریشی در امور صنعتی و اداره دارالفنون یاری جوید.

به همین علت ژان داودخان فرستاده دولت ایران به اروپا هیأت معلمین و مشاقان و نظامیان مربی در مدرسه دارالفنون را از اتباع اتریشی برگزید. امپراتور و صدراعظم کمال مساعدت را نشان دادند. درحقیقت نخستین مدرسه عالی ایران که بدست امیرکبیر پی ریزی شده و پس از خلع و تبعید او گشایش یافته بود؛ بیشتر بوسیله معلمین و مشاقان اتریشی اداره می شد. گرچه تعدادی معلم و مشاق ایتالیایی نیز در میان خیل معلمین و مربیان بودند ولی اتریش، کشور آلمانی زبان که در گذشته هیچ سابقه همکاری فرهنگی - نظامی - اداری با ایران نداشت نقش مهم و اصلی را در گرداندن آن مؤسسه ایفاء می کرد.^{۲۱}

ژان (جان) داودخان فرستاده امیرکبیر در همان دوران عزیمتش به اروپا، مأموریت داشت درباره بستن عهدنامه هایی با دولت اتریش و پروس به گفت و گو پردازد تا پس از آنکه محتوای قراردادها مورد موافقت واقع گردید، بوسیله نمایندگان آنها در اسلامبول به امضا برسد.

همانگونه که نوشتیم پروس کم آوازه تر از اتریش بود. نوشته های مسافرین و مأمورین سیاسی ایران به فرنگستان بیشتر در حکم قصه و افسانه بود و حتی نامه های خارجی را به اشتباه می نوشتند و ورتنبرگ را ورت عنبر ترجمه می کردند. ایرانیان از اوضاع آلمان و پروس اطلاعاتی بس ناچیز داشتند. خود پروسها نیز تا سال ۱۸۵۰ میلادی علاقه ای به شرق نداشتند و اگر سیر و سیاحت یک دیپلمات پروس می مقیم استانبول نبود هرگز در صدد ایجاد رابطه با ایران بر نمی آمدند.

در ذهن زمامداران ایران، دهها کشور آلمانی زبان مانند پروس و باد و باویر و هانور و مکلمبورگ و هامبورگ و غیره ابهام می آفرید. مهمتر آنکه انگلیسیها که قیم ناخواسته دولت ایران بودند، نظر خوشی به باز شدن پای اتریشها و پروسها به ایران نداشتند. آنان پیوسته به ناصرالدین شاه و امیرکبیر صدراعظم او تلقین می کردند که هم

اتریش و هم پروس تحت نفوذ روسیه هستند و بازکردن پای آنها به ایران فایده‌ای ندارد. درحقیقت چندان هم گزافگویی نمی‌کردند. خواهیم دید که اتریش نقش غیرفعال و محدودی در ایران پیش گرفت و پروس و آلمان بعدی از سال ۱۸۵۰ تا ۱۸۸۸ یعنی سی و سه سال پیوسته از مداخله در اوضاع ایران طفره می‌رفت و بیسمارک همواره به پادشاه و سفرای فوق‌العاده ایران و حتی طرحهایی که به نحوی مربوط به ایران بود روی تلخ نشان می‌داد.

آلمان در سالهای بین ۱۸۵۰ تا ۱۸۷۰ دوران دگردیسی و تجدید بنای سیاسی-اقتصادی و گرایش به سوی وحدت را می‌پیمود. عصر نظامیگری (میلیتاریسم) پروس آغاز شده و نبردهای سرنوشت‌ساز با دانمارک، اتریش و سرانجام فرانسه، در راه بود تا وحدت آلمان در میان سیلاب خون و شعله‌های آتش بنیانگذاری شود.

عثمانی، آن کشور پهناور آسیایی-اروپا و آن بیمار محتضر اروپا به عنوان سرپل ارتباط آلمان با شرق مقام راستین خود را تنها از دهه شصت سده نوزدهم میلادی بدست آورد. اما حتی یک دهه پیش‌تر، توجه یک دیپلمات جوان پروس مقيم استانبول آنچنان به مرزهای شرقی عثمانی جلب شده بود که سفری تحقیقاتی به آن مناطق انجام داد و برای نخستین بار پیرامون اهمیت و اهمیت تجاری-اقتصادی آن در آینده گزارشهایی تهیه کرد.

این دیپلمات ارنست اتوبلو (بلاو) Ernest otto Blaw وابسته سفارت پروس در استانبول بود. سفرهایش به مناطق خاوری عثمانی، ارمنستان و سرانجام آذربایجان بین سالهای ۱۸۷۵ تا ۱۸۶۱ ادامه یافت.

نوشته‌های او زیرعنوان «اوضاع تجاری ایران- از تجارب یک سفر در تابستان ۱۸۵۷» در سال ۱۸۵۷ نوشته شد و در سال بعد در برلین نشر یافت. «از دفتر خاطرات سفر در شرق» مقاله دیگری از اتوبلاو بود که در مجله جغرافیای عمومی آلمان در سال ۱۸۶۱ منتشر شد. سومین اثر او روابط تجاری ایران نام داشت که در سال ۱۸۶۳ در دسترس عموم قرار گرفت. او در سال ۱۸۶۰ کنسول پروس در طرابوزان شد.

در سال ۱۸۵۷ مقدمات امر برای عقد یک قرارداد بازرگانی و دوستی بین دو دولت فراهم آمد. در ۲۵ ژوئن این سال فرخ‌خان امین‌الملک سفیر ایران در فرانسه پیمان بازرگانی و مودت ایران با پروس را در پاریس امضا کرد. نماینده پروس برای امضای این قرارداد کنت کارل فرانس فن هاتس‌فلد ویلدنبورگ Karl Frans Von Hatzfeld Wildenburg به نمایندگی از پروس و اتحادیه گمرگی آلمان بود.

در سال ۱۸۶۰ میلادی حدود سه سال پس از امضای پیمان بازرگانی و مودت، دولت پروس هیأتی را برای گشایش مناسبات دیپلوماسی و اقتصادی به ایران اعزام داشت.

ریاست این هیأت با بارون فرایهر ژولیوس مینوتولی *Freiherr Julius Minatoli* رئیس سابق پلیس پروس بود و دکتر هاینریش بروگش *Heinrich Brugsch* باستانشناس و مصرشناس و کاپتین اتوکولمان وابسته نظامی و مترجم و دو خدمتکار آلمانی اعضای هیأت را تشکیل می دادند.

هاینریش بروگش عضو ارشد هیأت را می توان یک آدم اولتاریوس یا انگلبرت کمپفر قرن نوزدهم نامید.

همان دقت و وسعت نظر، کنجکاوی و پویایی و جستجوگری، خستگی ناپذیری در شناخت اخلاق و خصوصیات و منشها و کردارها و طرز فکر ایران دوستی که در سرشت اولتاریوس و کمپفر وجود داشت، در ذهن متجسس و پوینده بروگش ظاهر شده بود. اولین هیأت سیاسی پروس در قرن نوزدهم از طریق بندر تریست، استانبول، طرابوزان، بندر پوتی، تفلیس، جلفا وارد ایران شدند و پس از عبور از تبریز، ترکمانچای، میانه، قزوین به تهران آمدند. هاینریش بروگش یادداشتهای خود را بطور روزانه به رشته تحریر درآورده و امروزه از خلال نوشتههای او تصویر تقریباً روشنی از ایران در سال ۱۸۶۰ میلادی یعنی دوازدهمین سال سلطنت ناصرالدین شاه قاجار پیش روی ماست.

سفرنامه با واقعیت طنزگونه‌ای درباره ایران آغاز می شود.

مینوتولی در نخستین روزهای ورود به ایران به علت علاقه زیاد به جمع آوری حشرت در شهر میانه به یکی از اهالی آن شهر سفارش کرد که چند ساس برای او بیاورد. «آن مرد با تعجب سفیر را نگاه کرد و بعد شال کمر خود را باز کرد و از چین قبای خود دو سه ساس گرفت و به سفیر عرضه کرد. معلوم شد این حشره در لباس تمام اهالی میانه وجود دارد و به همین جهت ما نگران شدیم و تصمیم گرفتیم تماس خود را با اهالی شهر قطع کنیم تا گرفتار ساس نشویم.»

هاینریش بروگش درحین سفر از مرز ایران تا میانه به حقایق جالبی واقف شده بود از جمله اینکه قاچاقچیان ایرانی و قفقازی عدلهای پارچه انگلیسی را که از طریق طرابوزان وارد تبریز می شد به شکل قاچاق به روسیه وارد می کردند. آنها شاهد ابراز احساسات کمی از سوی ایرانی ها شدند. میهمانداران ایرانی که یک سرهنگ و نیز یک حاکم (حاکم شهر مرند) بودند از دوستی ایران و پروس به گرمی و مبالغه سخن می گفتند و یا اینکه برای رفع بلا از آنان گوسفندی را جلوی هیأت سر بردند و اسبهای سفیر و همراهان از روی خون آن گذشتند.

منظرهٔ جالب دیگری که به چشم سفیر و همراهان رسید کتک خوردن سربازان اسکورت هیأت بدست قاطرچی های کاروان بود. در همان حال سرهنگ میهماندار لاف و گزاف زنان ادعا می کرد که ایران در صورت لزوم می تواند یک میلیون سرباز بسیج کند.

منظره کاروانسراهای ویرانه بین راه و بالونهایی شبیه بالونهای مونگلفیه که در مرنده به افتخار آنان به هوا فرستاده شد، موجبات تعجب اعضای هیأت را فراهم ساخت. شهر تبریز به علت خرابی ناشی از زلزله و اثرات باقی مانده از جنگ های مکرر چندان توجه پروسیها را به خود جلب نکرد. هاینریش بروگش در کتاب خود می نویسد که تجار ایرانی که با استانبول معاملات بازرگانی داشتند سررشته تجارت خارجی را بدست گرفته بودند و علاوه بر آنها تجار ارمنی، یونانی، و یک تجارتخانه سوئسی به نام هانهاردت در واردات ایران به کار سرگرم بودند و کالاهای انگلیسی از راه تبریز، تهران، مشهد به بخارا و آسیای مرکزی نیز ارسال می شد و کالاهای فرانسوی و آلمانی هم از راه تبریز به تهران و تمام قسمتهای ایران فرستاده می شد.

در بین راه تبریز- تهران منظره مردان، زنان و کودکان جذامی که بیماری قیافه وحشتناک و بدی به آنها داده بود و زخمهای مهلکی در پیشانی، دهان و بینی آنها مشاهده می شد و از ورود به شهرها و دهات ممنوع بودند توجه مسافری را به خود جلب کرد. در زنجان بروگش نوشت: «در داخل شهر هم مناظر غم انگیز زیاد دیده می شد، وضع مردم رویهمرفته خوب نبود و حکومت مرکزی ایران برخلاف تبلیغات، اقدامات عمرانی در آنجا نکرده بود.

در نزدیک شهر تهران عده ای از مقامات ایرانی، چند نفر آلمانی مقیم تهران و ژنرال ریت میزتر مشاق اتریشی نظام ایران و عده ای از اعضای سفارتخانه های روس، انگلیس، فرانسه و عثمانی از میسیون پروسی استقبال کردند. بروگش شرح مفصلی از کاخهای سلطنتی تهران و تشریفات شرفیابی به حضور شاه نوشته و گلهای رنگارنگ، حوضها، فواره ها، جویبارها، تصاویر کاشیهای نصب شده بر دیوارهای حیاط قصر گلستان را بخوبی توصیف کرده است.

هیأت آلمانی هدایایی به حضور شاه تقدیم کرده بود که عبارت از تابلوی نقاشی شده از پادشاه پروس، جامها، گلدانها، ظروف چینی مزین به تصاویر و مناظر قصرهای آلمان بود. ضمناً یک قطعه نشان عقاب سیاه از سوی پادشاه پروس به شاه اهداء شد.

هیأت پروسی به مدت سه ماه در ایران اقامت گزید.

سفرنامه هایریش بروگش در دو جلد وضع زندگی و جامعه آن روز ایران، اخلاق و کردار مردم، طبقات اجتماعی، شهر تهران و محلات آنرا بسیار خوب و کامل تشریح و توصیف می‌کند و در زمره سفرنامه‌های بسیار خوب و ارزنده است.

قسمتی از سفرنامه به شرح مراسم دینی و عزاداریهای مردم ایران اختصاص دارد که بعدها دکتر روزن یکی دیگر از آلمانی‌های ایران‌شناس در تحقیق و مطالعه در این زمینه شهرت زیادی بدست آورد.

سفارت پروس سرانجام در یک خانه بزرگ و اشرافی در شهر تهران در ضلع جنوبی بازار بحارها که به بازار خان مروی شهرت داشت و در انتهای خیابان ناصرخسرو و بروی عمارت شمس‌العماره واقع بود تأسیس شد و برای نخستین بار پرچم عقاب نشان پروس بر سر در این عمارت به اهتزاز درآمد.

بارون مینوتولی در نظر داشت برای آشنایی با مناطق غربی مرکزی و جنوبی ایران هرچه زودتر همراه با اعضای هیأت عازم سفری به این نواحی شود تا امکانات اقتصادی کشور میزبان را مورد مطالعه قرار دهد.

اما بیشتر پروسیها بر اثر استفاده زیاد از آب و میوه دچار بیماریهای مختلف از جمله ناراحتی معده و تبهای شدید شده بودند. هیأت پروسی در ماه سپتامبر (شهریور) عازم همدان شد و پس از عبور از قصبات و روستاهای بین راه به این شهر رسید. پس از همدان مینوتولی به سوی اصفهان حرکت کرد و پس از بازدید از آثار تاریخی اصفهان مسافرت خود را به سوی جنوب ادامه داد و پاسارگاد، تخت جمشید، شیراز را پشت سر گذاشت وقتی هیأت به بوشهر رسید سفیر آلمان بیمار شد و در بازگشت از آن شهر در خان‌زینان در جنوب شیراز بر اثر شدت تب جان خود را از دست داد.

اعضای هیأت آلمان پس از درگذشت رئیس خود به شیراز و از آنجا به اصفهان و تهران آمدند و طولی نکشید که تصمیم گرفتند ایران را ترک کنند و به میهن خود بازگردند.

مراجعت میسیون دیپلوماسی پروس در ایران مترادف با بستن سفارتخانه و قطع مناسبات بین دو دولت بود.

بروگش در مقام سرپرست هیأت با اندوه فراوان کشوری را که این همه درباره آن مطالعه کرده و یادداشتهایی ارزنده به رشته تحریر درآورده بود ترک گفت و همراه اعضای هیأت از راه تبریز به آناتولی و استانبول رفت و در سال ۱۸۶۱ سرانجام به برلین رسید.

با مرگ مینوتولی و بازگشت هیأت به آلمان مناسبات سیاسی دو دولت ایران و پروس به مدت بیست و پنج سال مقطوع شد. یاکوپ پولاک پزشکی اتریشی محقق، خبره و صاحب‌اندیشه که در همان سالها در ایران به عنوان پزشک و مدرس دارالفنون دوران اقامت طولانی خود را آغاز می‌کرد در کتاب درخور توجه خویش علت گسسته‌شدن مناسبات سیاسی دو دولت را به خوبی و دقت، تشریح کرده است:

«از کشورهای اروپایی، روسیه، انگلستان، فرانسه و عثمانی در تهران سفارت‌خانه دارند.

دولت پروس برای مدت کوتاهی در تهران سفیر داشت که بزودی فرا خوانده شد.»

پولاک علت برچیده‌شدن سفارت پروس در تهران را بعلت هزینه‌های سنگین اداره چنین مؤسسه‌ای در تهران دانسته است زیرا اگر یک کشور خارجی علاقه‌مند بود در تهران سفارت‌خانه آبرومندی داشته باشد باید بودجه فوق‌العاده برای هزینه استخدام و نگهداری عده زیادی خدمه و اسب، هزینه فرش‌ها و چادرها، پیک‌ها و انعامها، خرید هدایا و پرداخت رشوه اختصاص می‌داد. بدون صرف این مخارج سفارت‌خانه منزوی می‌شد و از حوادث و رویدادهای دربار بی‌خبر می‌ماند. فاصله بعید ایران و پروس نیز مزیدبر علت بود. پولاک معتقد بود سفارت‌خانه‌ای می‌تواند در مشرق‌زمین «احترام برانگیزد که کشور متبوعش در صورت بروز مشکلات و تخطی به منافعش فقط به تهدید اکتفا نرزد بلکه آماده باشد که ضربت را نیز فرود آورد در غیر این صورت باید توهین‌ها را با سکوت برگزار کند و یا به قدرتی همراه و دوست مثلاً انگلیس یا روس روی آورد و خواهان جبران شود...»

پولاک در عین حال وجود مشابهات زبانی، سیمایی، و خلقی میان ایرانی‌ها و آلمانی‌ها را با کلمات زیر مورد تأیید و تحسین قرار می‌دهد:

«زبان فارسی بیش از همه با ژرمنی خویشاوندی دارد و این خود موجب آنست که آموختن فارسی برای آلمانیها سخت آسان باشد. نه تنها بسیاری از کلمات همانندند، بلکه حتی طرز جمله‌بندی و نحوه ریختن افکار در قالب کلمات هم اغلب نظیر یکدیگرند. این خود به ایرانیها فرصت می‌دهد که کرمان را از گرمان [آلمان] مشتق بدانند. حال حقیقت هرچه باشد، هر ناظر بی‌طرفی که مدتی مدید در ایران زندگی کند، از خصوصیات چهره، عادات، زبان، رسوم و سنتهای موجود چنین نتیجه می‌گیرد که تیره‌های ایرانی و ژرمنی در روزگاران بسیار قدیم، لااقل باید مدتها با یکدیگر زیسته باشند.»

در مورد نژاد کرد، پولاک از این فراتر می‌رود و می‌نویسد

«کردها مردمی زیبا و نیرومند هستند. از نظر رنگ چشم، پوست و مو به قدری کم از نژادهای شمالی و بخصوص آلمانی تفاوت دارند که صرفنظر از به کار بردن رنگ موی سر که رایج است و طرز لباس پوشیدن شرقی؛ می‌توان آنها را به سهولت آلمانی شناخت.»

صرفنظر از این تعارفات قلمی و زبانی گرم و مشفقانه، در دنیای سیاست و اقتصاد

پروسیها آنچنان به حوادث درون قاره‌ای خود، قاره اروپا و مسأله بازپس گرفتن ایالات از دست رفته آلمانی زبان در طی قرون و اعصار، توجه داشتند که دیگر مسأله شرق در بعد عمومی خود و ایران در محور کوچکتر اقتصادی خود برای آنان اهمیتی نداشت.

ایرانیان بدون توجه به اهداف اصلی و کلی که فکر و ذهن پروسیها و زمامداران وحدت‌گرای آنها به خود مشغول می‌داشت، از هر فرصتی برای برانگیزاندن توجه آلمانی‌ها به ایران استفاده می‌کردند.

راه آهن ایران که روسیه تزاری و انگلستان بر آن دست گذارده و مایل نبودند ایران به دلیل اهمیت استراتژیک خود صاحب راه آهن شود؛ موضوعی بود که در آن سالهای دهه پنجاه و شصت قرن نوزدهم پیش از هر مسأله‌ای توجه پادشاه قاجار و دولتمردان او را به خود معطوف می‌ساخت.

سفیران ایران در شهرهای بزرگ ایران، سرگشته و مشتاق در جستجوی یافتن سرمایه‌گذاران توانمند و صاحب صبر و شکیب پایان‌ناپذیر بودند که سرمایه خود را پیش آورند و بدون ملاحظه و هراس از دسائس پایان‌ناپذیر روسیه و انگلیس کمر همت بر بندند و ایران را صاحب راه آهن کنند.

در سال ۱۸۶۶ محسن‌خان معین‌الملک، (بعدها مشیرالدوله) وزیر مختار ایران در لندن دکتر اشتراوسبرگ Strousberg، بازرگان و سرمایه‌گذار پروسی را که ید طولانی در ساختن راه آهن داشت و در آن روزگار در رومانی و دیگر کشورها راه آهن می‌کشید به تور انداخت تا راه آهن کوچکی بین تهران و حضرت عبدالعظیم (شهر ری) بکشد.

قبلاً ساوالان Savalan فرانسوی موفق شده بود تعهدی از شاه بگیرد که تا سال ۱۸۷۳ بدون اطلاع رسمی او امتیاز راه آهن یا حفر معدن به هیچ‌کس داده نشود تا وی در ارائه هر پیشنهادی با همان شرایط مختار باشد.

آلمان به کشور اختراعات، صنایع، مؤسسات بزرگ صنعتی، راه آهن و بازرگانی شهرت یافته بود و ایرانیان ساده‌لوحانه می‌پنداشتند که اگر دست دوستی به سوی آلمانیها دراز کنند بی‌شک عصای معجزه‌گر بیسمارک به کار افتاده و آنان را از چنگ فشار و اختناق و زورگویی و تجاوز روسیه و انگلیس نجات خواهد داد.

علاقه‌مند کردن بازرگانان پروس به سرمایه‌گذاری در فعالیتهای صنعتی ایران، به ویژه راه آهن، سخت مورد توجه شاه بود.

شش سال پس از بازگشت میسیون مینوتولی-بروگش، در سال ۱۲۸۲ ه.ق، برابر با ۱۸۶۶ میلادی، این فرصت نصیب محسن‌خان معین‌الملک وزیر مختار ایران در لندن شد که با دکتر اشتراوسبرگ (Strousberg) به مذاکره بنشیند و نظر او را به مشارکت در

احداث راه آهن ایران و در وهله نخست راه آهن تهران - حضرت عبدالعظیم که آرزوی پیگیر شاه بود جلب کند. اشتراوسبرگ پروسی، همان کسی بود که طرح احداث راه آهن رومانی را عهده دار شده و به احداث راه آهن شهره داشت. مواعید معین الملک بیش از حد دلگرم کننده بود و پیشنهاد وزیر مختار ایران مطلوب خاطر سرمایه گذار آلمانی واقع شد و قراردادی در این خصوص میان وزیر مختار و بازرگان پروسی به امضا رسید. ضمن شرایط گوناگون، طرفین تعهد کرده بودند که در صورت انصراف از ادامه کار، مبلغی به عنوان حق زیان به طرف مقابل پردازند.

اشتراوسبرگ که مسأله را خیلی ساده و عملی می انگاشت، بلافاصله دو مهندس کارآموده به ایران گسیل داشت تا طرحهای اولیه را تهیه کنند. سفارشنامه های محسن خان معین الملک که این مهندسين آنها را با خود به ایران آورده بودند همه درباریان و دولتمردان را به مشارکت در این امر بزرگ و حیاتی فرا می خواند.

اما ظاهراً معین الملک دو موضوع عمده را از خاطر برده یا عمداً برای دریافت حق و حساب از اشتراوسبرگ آن را نادیده گرفته بود. اول این که، در مرحله نخستین، تصمیم گیران اصلی برای احداث راه آهن در ایران نه شاه و نه صدراعظم و نه وزیر مختار ایران در لندن بلکه دولتمردان روس و انگلیس بودند که در پترزبورگ و لندن تصمیم می گرفتند و دلایل ناخوشایندی و مخالفت آنان با احداث هرگونه راه آهن در ایران متعدد بود. کشیدن خط آهن از نظر نظامی به زیان مرزهای روسیه در قفقاز و مرزهای انگلستان در هندوستان بود و از نظر بازرگانی می توانست با تسریع در رساندن کالاهای وارداتی از هر یک از دو کشور، منافع تجاری رقیب را در ایران به مخاطره اندازد.

عامل دوم که طرح اشتراوسبرگ را به عهده تعویق انداخت این بود که او پرداخت پیشکش و رشوه به شاه، صدراعظم و دولتمردان را برای برانگیختن حس توجه و علاقه آنان پیش بینی نکرده بود. حتی اگر شاه مایل بود که چنین طرحی را به منظور بالابردن وجهه و حیثیت خویش به انجام رساند، رجال و دست اندرکاران تا زمانی که بوی منفعت مالی به مشامشان نمی خورد علاقه مند نبودند خود را به زحمت اندازند و در این نوع طرحهای دور و دراز که به نظر آنان تنها نوعی ارضای هوسهای شاهانه، مالیخولیایی و غیر عملی بود مداخله کنند.

مهندسين اعزامی از سوی اشتراوسبرگ که فقط پشتوانه حمایت وزیر مختار ایران در لندن و وعده توجه شاهانه را به همراه داشتند از هر سو با بی اعتنایی و کارشکنی مواجه شدند. برای اشتراوسبرگ راهی جز انصراف نماند و با پرداخت چهار هزار پوند به محسن خان معین الملک، امتیازنامه را کان لم یکن ساخت. محسن خان از ارائه طرح

مشابهی به برادران زیمنس نیز طرفی نبست و آنان حاضر به مذاکره در این مورد نشدند. اشتراوسبرگ بدون اطلاع از شرایط سیاسی و اقتصادی و برون‌مرزی ایران و وضعیت سلطه‌گرانه منافع و مصالح استراتژیک روس و انگلیس وارد این معامله خطرناک شد و به محض اینکه مهندسان او وارد ایران شدند دریافتند که کشیدن حتی این راه آهن کوچک و سیاحتی و زیارتی نیز با خواستهای درازمدت دولتین اصطکاک حاصل می‌کند. در ایران بدون رشوه هیچ کاری از پیش نمی‌رفت. با وجود رشوه ۴۰۰۰ لیره‌ای که اشتراوسبرگ به معین‌الملک پرداخته بود و رشوه‌هایی که در تهران پرداخت شد، بازرگان پروس عاقلانه منفعت خود را در ترک صحنه دید.

آن مبلغ به عنوان ترک دعوا به معین‌الملک داده شد و اشتراوسبرگ شانه از اجرای امتیاز خالی کرد. معین‌الملک این بار به یکی از شرکای تجارتخانه برادران زیمنس، س. و. زیمنس C.W Siemens روی آورد ولی او نیز از پذیرفتن امتیاز خودداری کرد.

بدین ترتیب پروسیها خود را از حضور در صحنه اقتصادی ایران کنار کشیدند و رغبتی به سرمایه‌گذاری در امور اقتصادی و ارتباطی و صنعتی آن نشان ندادند. در سال ۱۸۷۰، ویلهلم اول پادشاه پروس و صدراعظم نابغه او پرنس بیسمارک آخرین گام بلند و سرنوشت‌ساز خود را برای ایجاد امپراتوری آلمان برداشتند و بر سر مسائل مختلف دیپلوماسی و مرزی به فرانسه اعلان جنگ دادند.

فرانسه در آن دوران تحت لوای رژیم امپراتوری ناپلئون سوم اداره می‌شد و به صورت یک قدرت جهانی درآمده بود که در جنبش استقلال ایتالیا، کمکهای شایان توجهی به آزادیخواهان آن کشور به رهبری ویکتور امانوئل اول و ژوزف گاریبالدی کرده و در عملیات برون‌مرزی حتی در قضایای جانشینی کشور مکزیک و گماردن آرشیدوک ماکسی میلین بر آن کشور به عنوان پادشاه با اعزام نیروی حمایتی پیش رفته بود.

اما علی‌رغم قدرت سیاسی و اعتبار بین‌المللی و ارتش قابل ملاحظه‌ای که ناپلئون سوم در اختیار داشت، پروسیها در نیروهای متزوسدان ارتش او را درهم شکستند و شهر پاریس را محاطه کردند و ویلهلم وارد ورسای شده تاج امپراتوری واحد آلمان را بر سر گذارد.

وحدت آلمان، انقراض سلسله بناپارت در فرانسه و تأسیس جمهوری سوم، مقام و منزلت جدیدی به آلمان جدید بخشید و توجه کشورهای چون ایران و عثمانی را بدان قطب جدید سیاسی و نظامی جلب کرد.

ویلهلم اول در سن ۷۴ سالگی بر سریر امپراتوری آلمان واحد نشسته و نام پروس

تحت الشعاع امپراتوری آلمان قرار گرفته بود. آلمان یک قدرت قابل ملاحظه اروپا و جهان بشمار می آمد و اتخاذ سیاست بروی مرزی فعالی از سوی بیسمارک و وزیران او انتظار می رفت. وحدت آلمان بار دیگر امیدهایی در دل شاه قاجار و رجال او و حتی معدودی از طبقات منورالفکر ملت ایران که در آن دوران عده شان چندان نبود بوجود آورد زیرا، هرگاه علائق اقتصادی و سیاسی آن امپراتوری به ایران جلب می شد احتمال ایجاد قوه ثالثی در برابر دو قدرت متجاوز و غارتگر روس و انگلیس وجود داشت و ایران از زیر ضربات پتک و سندان روس و انگلیس بیرون می آمد.

ناصرالدین شاه به آلمان می رود

علی رغم ابراز علاقه ایرانیان، تجدید مناسبات ایران و آلمان حدود سیزده سال بعد از سفر هیأت مینوتولی، تنها در سال ۱۸۷۳ میلادی، که ناصرالدین شاه قاجار ضمن انجام اولین مسافرت خود به اروپا، از راه روسیه به خاک آلمان قدم نهاد عملی شد. در این تاریخ حدود دو سال از پیروزی آلمان بر فرانسه، تاجگذاری قیصر آلمان ویلهلم اول در ورسای و تجدید وحدت ممالک آلمانی زبان می گذشت. آلمان در بحبوحه عظمت و اقتدار بود و طبعاً استقبال از پادشاه یک سرزمین شرقی کهنسال که هنوز شهرت و عظمت افسانه ای دوران صفویه بر آن هاله افکنده بود برای امپراتور و دولتمردان آلمان جالب بود.

پیروزیهای سپاهیان غرق در آهن و پولاد آلمان بر سه کشور دانمارک، امپراتوری اتریش - هنگری و سرانجام فرانسه، طی سالهای پیش از ۱۸۷۰، حیثیت این دولت را بالا برده و پرنس بارون اتوفون بیسمارک صدراعظم آن مملکت ملقب و مشتهر به صدراعظم آهنین چشم جهانیان از جمله رجال سیاسی ایران و سفرای شاه در کشورهای اروپایی را به خود جلب کرده بود دولت ایران در این زمان با مسأله دیگری هم دست به گریبان بود: امتیازنامه روتر.

در سال ۱۸۷۲ میلادی بارون ژولیوس روتر یک نفر سرمایه دار یهودی که عنوان بارونی خود را از یک دوک آلمانی خریداری کرده امتیاز بهره برداری از کلیه منابع زیرزمینی ایران بجز طلا و نقره، احداث راه آهن در کشور و دهها مورد بهره برداری دیگر را در ازای پرداخت رشوه های کلانی به ناصرالدین شاه و درباریان او بدست آورده بود.^{۲۵}

چندی بعد از اعطای محرمانه این امتیاز بود که ناصرالدین شاه به اتفاق هیأتی

پرجمعیت از رجال و بلندپایگان دربار خود راهی اروپا شد. میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم، سفیر کبیر سابق ایران در عثمانی که اینک به مقام صدراعظمی کشور نائل شده بود مشوق شاه در این سفر بود. در روسیه، استقبال سردی از شاه شد زیرا روسها خبر اعطای امتیازیه روترا را شنیده بودند و چون روترا تبعه انگلیس بود، این امتیاز، انحصار بهره‌برداری از تمام ثروت‌های ایران را به یک سرمایه‌دار انگلیسی می‌داد. پس از آن نوبت رفتن به آلمان فرا رسید که شاه مخصوصاً بسیار مشتاق بود ویلهلم اول فاتح فرانسه را ملاقات کند. ناصرالدین شاه و هیأت همراه او روز سوم ربیع‌الثانی سال ۱۲۹۰ هـ ق از سرحد روس و پروس در ناحیه ایدکونن EydKuennen گذشته وارد خاک پروس شدند. در اینجا سوار قطار آهن آلمان شده - در حالی که «مرد و زن زیادی به جهت تماشا از پشت شیشه پنجره‌های اتاق هجوم آورده معرکه می‌کردند. آزادی اینجا خیلی بیش از روسیه است.» - تا شهر کونیگسبرگ Koenigsberg پیش رفتند.

ناصرالدین شاه در حالی که تحت تاثیر شکوه و جلال و نظم سپاهیان پروس قرار گرفته بود به سفر خود به سوی برلن ادامه داد و در یادداشتهای خود نوشت: «...خلاصه وارد گار شدیم. صاحب منصب و سرباز زیادی بودند. همه جوانهای بسیار خوب، کلاه خود بر سر، لباسهای خوب در تن، خیلی قشون خوبی بودند. مملکت پروس همه قشون است.» استقبال مردم نیز برای او جالب توجه بود. «مرد و زن الی غیرالنهايه همه جا در دو طرف راه صف کشیده بودند. من سوار کالسکه رویازی شده راندم. اطفال زیادی دور کالسکه می‌دویدند.»

کالسکه بخار (قطار آهن تندروی آلمان که سریع‌السيرتر از راه آهن روسیه بود) واگون‌های بزرگ، روستاهای آباد، مزارع پایان‌ناپذیر، چمن، آب فراوان، گل‌های الوان، اسب، گاو، مادیان، گوسفند زیاد، شهرهای پرجمعیت و ثروتمند، رودهای بزرگ که در آن کشتی‌های بخاری تجاری در حال تردد بودند، ترنم موزیک نظامی در ساعات استراحت شاه در یکی از قصرهای کونیگسبرگ همه برای سلطان صاحبقران که تا آنزمان جز به بین‌النهرین، به کشوری خارجی سفر نکرده بود جالب توجه و درخور مذاقه بود.

«کالسکه بسیار تند می‌رفت. به قدر یکساعت ونیم که راه طی شد طرف دست راست دریاچه‌ای دیده شد که دورش به قدر بیست فرسنگ می‌شد. اطرافش همه آبادی و اشجار و کشتی شرعی و غیره هم در آن بود. طرفین راه همه جاده و شهر و قصبه و آبادی و جنگل و اشجار زیاد از سرو و کاج و درختهای دیگر بود. جنگل کاج در این حدود بیش از روسیه است. بعضی جاهای جنگل هم تپه و بلندی پیدا می‌شود. خیابانهای بسیار قشنگ متعدد از درخت بید و سفیدار بزرگ دارد که راه کالسکه اسبی و گردش عامه است. از

رودخانه‌های کوچک و بزرگ زیاد که پلهای خوب داشت عبور نموده، از شهر ماریانبورگ Murienbourg گذشتیم که رودخانه عظیم ویستول Vistule از میان آن می‌گذرد. کشتیهای زیاد در رودخانه کار می‌کرد. پل آهنی بسیار طولانی داشت. در استاسیونها و قراولخانه‌های عرض راه آهن، باغچه‌های بسیار قشنگ و زراعتها و گل‌های بسیار خوب دیده شد. درخت یاس شیروانی که فرنگی‌ها لایلا (Lila) می‌گویند همه جا گل کرده بود. هرچه چشم کار می‌کرد زراعت، آبادانی، رودخانه، قراولخانه، مهمانخانه، خیابان، جنگل، چمن بود. گاو زیادی دیده شد مثل گاوهای مازندران»

طرز بیان شاه که بوسیله منشی‌های صاحب قریحه نگاریده و سلیس و زیبا شده، منتهای آرزوها و تشنگی‌های روحی او را که به صورت حسرتی وصف‌ناپذیر به غلیان درآمده بود نشان می‌دهد.

حتی خودکامه بی‌تدبیر و مستبدالرأیی چون او که گناه همه عقب‌افتادگی‌های میهنش را به گردن بیگانگان می‌گذارد (و این تمام حقیقت نبود)، بی‌میل نبود بجای کشوری ویرانه و فقیر چون ایران که دستخوش ظلم و غارت و بی‌لیاقتی او و حاکمانش از یکسو و نیت استعماری بیگانگان بود؛ بر کشوری چون آلمان فرمان می‌راند و آن همه آبادی و ثروت و شکوه و جلال عصر صنعتی شدن آلمان از آن او می‌بود. شاه در حالی که از زیادی لوکوموتیوها و واگونهاى راه آهن در نزدیک پایتخت شگفت‌زده بود سرانجام در ساعت شش بعد از ظهر روز ۳۱ مه / چهارم ربیع‌الثانی ۱۲۹۰ هـ ق / وارد ایستگاه پتسدام در نزدیک برلن شد.

در آنجا ویلهلم اول امپراتور، ولیعهد آلمان، شاهزاده شارل، شاهزاده فردریک شارل، پرنس اتوفون بارون لئوپولد ادوارد شون هازون بیسمارک صدراعظم آلمان، مارشال رون Roon وزیر جنگ، مارشال مولتکه Moltuke سردار مشهور آلمان و جمع کثیری از رجال آلمان و سفیران خارجی و مردم از او استقبال کردند.

«جمعیت زیادی بود. هورا می‌کشیدند، منم به همه تعارف می‌کردم. با امپراتور به زبان فرانسه حرف می‌زدیم.»

امپراتور هفتاد و شش ساله که دو سالی بود تاج امپراتوری واحد آلمان را در قصر ورسای پاریس (پس از فتح کشور فرانسه و شکست و برکناری ناپلئون سوم) بر سر گذارده بود به اتفاق بیسمارک پنجاه و هشت ساله با گرمی و محبت از شاه ایران استقبال کردند.

شاه و همراهانش در ذهن آلمانی‌ها قصه‌های هزار و یک شب را تداعی می‌کردند. روزنامه‌های آلمان از جمله کولنیشه تساتیونگ Koelnische Zeit درباره سر وضع شاه رشته‌های برلیان، کلاه جقه‌نشان، شمشیر یاقوت‌نشان، جواهراتی که بر

سردوشی و سینه خود زده بود و تزئینات لباس همراهان او به تفصیل سخنرایی می‌کردند و از اینکه «سلطانی نیمه‌متمدن از کشوری که بخشی از تخیلات دوران کودکی ما آلمانی‌ها را اشغال کرده» به برلین آمده بود اظهار شعف و شگفتی می‌کردند.

شاه در روزهای بعد از عمارات سلطنتی پتسدام - سان سوسی Sans-Souci، قصرهای دیدنی با استخرها و فواره‌ها و مجسمه‌های مرمر، دیدن کرد و هرچه موزه و عمارت تاریخی در برلین و پتسدام وجود داشت از نظر او دور نماند.

برای شاه در تماشاخانه بزرگ برلین نمایش باله جالبی ترتیب دادند که لباس رقاصه‌ها که «لباسهای غریب داشتند» جلب توجه شاه را کرد و نتیجه این توجه ملوکانه بعدها به این صورت جلوه‌گر شد که زنان دربار و سپس بیشتر زنان طبقات بالا و متوسط ایران تشویق شدند دامن باله (شلیته) بپوشانند و این لباس جلف و زننده سالها لباس زنان درباری و بالا و متوسط الحال ایرانی شد.

شاه به مدت نه روز در برلین اقامت داشت. از باغ وحش‌ها و اکواریومهای آن شهر دیدن کرد و یک روز نیز به تماشای عملیات اطفای حریق اداره آتش‌نشانی برلین شتافت. شرکت در یک رژه نظامی با حضور بیش از هیجده هزار سپاهی سوار و پیاده و توپخانه پادگان برلین، شرکت در یک تئاتر و تماشای یک اثر تاریخی، بازدید از موزه‌های نظامی و دریافت نشان «آگل نوار - عقاب سفید» Aigle noire و حضور در وزارت خارجه و کاخ صدارت عظمی و ساعاتی مذاکره با بیسمارک و وزیر خارجه آلمان از دیگر برنامه‌های دوران اقامت شاه در برلین بود.

در روز دهم ربیع‌الثانی ۱۲۹۰ / شاه در جلسه «پارلمنت یعنی دارالشورای آلمان» شرکت می‌کند. شرحی که در سفرنامه نوشته است درخور توجه است. شاه به آلمان می‌رود، آن همه پیشرفته‌ها و ترقیات را می‌بیند، در جلسه پارلمان حضور می‌یابد ولی در بازگشت آثار بسیار کمی از این همه مشاهدات عبرت‌آموز، درخواستها و کردارها و آرمانهایش ظاهر می‌شود: «صبح بعد از ناهار رفتیم به پارلمنت یعنی دارالشورای آلمان که در آخر شهر بود. در حجره نشستیم. وکلای آلمان به قدر صد نفری بودند. باقی صندلی‌ها خالی بود. پرنس بیسمارک هم در جای خود، دست راست زیر دست کرسی رئیس دارالشورای نشسته بود». گویا بحث آن روز پارلمان در مورد ایراد وکلای مجلس از هزینه‌های «اکول دکاده یا مدرسه جوانان نجیب و پسر صاحب‌منصبان زنده و مرده» بود که در پتسدام بود. موسسه‌ای شبیه دانشکده افسری «صاحب‌منصبان خوب پروس از این مدرسه بیرون می‌آیند. خود ولیعهد هم در این مدرسه تربیت شده‌اند» تعداد این دانشجویان هفتصد تن و مخارج اداره مدرسه سنگین بود «ملت راضی نیست اما پرنس

بیزمارک پیش خواهد برد».

ناصرالدین شاه از این جلسه بدون تفاوت بیرون می آید. در سفرنامه اش سطوری نیست که نشان دهد شاه تحت تاثیر این صحنه باشکوه از دموکراسی قرار گرفته است. درحقیقت پادشاه سابق پروس و امپراتور حال عظیم الشان آلمان و صدراعظم او بیسمارک که به قول یکی از سفرای ایران در اروپا، هر جا مسأله ای باشد انگشت بیسمارک در آن دیده می شود، درمقابل پارلمان خاضع و خاشع بودند و صدراعظم در برابر یکصد تن نمایندگان ملت از کارهای خود دفاع می کرد و هرگاه پارلمان دلایل او را نمی پذیرفت ناچار بود هرچه را که رشته پنبه کند.

برای شاه، ضمناً سفری به اسن و بازدید از کارخانه های کروپ ترتیب دادند. شاه در سفرنامه خود نوشت:

«یک ساعت به غروب مانده رسیدیم به کارخانه کروپ (Krupp). مسیو کروپ خودش سر راه آهن آمده بود. شخص پیر بلند قد لاغری است. تمام این کارخانه ها را خودش به مرور ساخته است. توپ کل دول را از اینجا می دهد. انواع توپها از توپ بزرگ قلعه ای و توپ کشتی و توپ جنگ صحرائی، همه اینجا ساخته می شود. دستگاه و کارخانه های بخار مثل یک شهر عظیمی است. پانزده هزار نفر عمه دارد که به جهت همه خانه و نشیمن ساخته و خرج و مزد می دهد. بعد از وضع مخارج سالی هشتصد هزار تومان نقد، مداخل خود اوست. خلاصه به کارخانه چکش بخار رفتیم. چکشهای غریبی است مثل کوه و با زور بخار به انگاره توپ می خورد به هر ترکیب که بخواهند آنرا درست می کنند. وقتی که چکش به توپ می خورد، زمین کارخانه صدا می کرد و می لرزید، چیز غریبی بود. همه کارخانه ها را گشته، بعضی توپهای بزرگ و کوچک را انداختند؛ بعد رفتیم به خانه ای که معین کرده بودند، آنجا شام خوردیم، شام خوبی دادند... چکش بخار با وجود فاصله زیاد به این اتاق زمین آنجا را مثل هنگام زلزله به حرکت درمی آورد. یک توپ ته پر شش پوند بسیار اعلی، مسیو کروپ با تمام اسباب به ما پیشکش کرد.»

نخستین نتیجه مهم سفر شاه به برلین امضای متقابل پیمان جدید، «عهدنامه مودت و تجارت و نیز سفاین ما بین ایران و آلمان در ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۹۰ برابر ۱۱ ژوئن ۱۸۷۳ بود که مقدمات آن قبلاً در پترسبورگ فراهم شده و هائری هفتم رئیس وزیر مختار آلمان و عبدالرحیم خان ساعدالملک وزیر مختار ایران در سن پترزبورگ آن را امضا کرده بودند.

عهدنامه مزبور در بیست و یک ماده تدوین شده و در فصل دوم آن مأمورین سیاسی طرفین به عنوان مأمورین سیاسی دول کامله الوداد در کشورهای یکدیگر پذیرفته می شدند.

در فصل سوم تأکید شده بود که هر یک از دو دولت حق دارند سه قنصل در خاک یکدیگر داشته باشند. قونسولهای آلمانی در تهران، تبریز و بوشهر مستقر می شدند.

منازل و مغازه‌های اتباع آلمان مقیم ایران از هرگونه تعرض مصون بوده و در صورت نیاز به ورود و تفحص باید نماینده مأمور سیاسی در محل حضور می‌یافت. برلبر مفاد فصل هفدهم طرفین از اعطای تذکره تابعیت به اتباع دیگری قبل از تحصیل رضایت دولت متبوع او خودداری می‌کردند.

فصل هیجدهم و تبصره‌ای که به ذیل آن اضافه شده بود از نظر شاه و مردان سیاسی او یک موفقیت به شمار می‌رفت.

فصل هیجدهم: در صورت وقوع جنگ مابین یکی از دولتین معاهدتین با یک دولت دیگر، فقط بدین جهت نباید برحسن مناسبات و دوستی صادقانه که باید دائماً مابین دولتین معظمتین معاهدتین برقرار باشد خلل و زیان و تغییری وارد آید. در صورتی که مابین دولت ایران و دولت دیگری اختلافی واقع شود، دولت آلمان اظهار می‌دارد که حاضر است که به موجب اظهارات [درخواست] دولت اعلیحضرت شاهنشاه ایران به جهت معاونت در رفع اختلاف اهتمامات دوستانه خود را به عمل آورد.

مذاکراتی که ناصرالدین شاه و بیسمارک در وزارت خارجه آلمان [ویلهم اشتراسه] انجام دادند و شاه تا پایان عمر خود بارها آنرا به یاد بیسمارک و دیگر دولتمردان آلمان آورد، گرچه چندی بعد نیز از سوی صدراعظم آلمان در پارلمان مورد تایید قرار گرفت، اما نتایج قابل توجهی برای ایران دربر نداشت.

بیسمارک ایران را در زمره ممالکی که آلمان منافع مهم، جدی و قابل توجه در آنجا دارد به حساب نمی‌آورد و علی‌رغم اینکه به تاریخ و تمدن و سوابق کهن ایران وقوف داشت علاقه‌ای به گسترش روابط کشور خود با این کشور نشان نمی‌داد.

کلیه اسناد و مدارک نگاهداری شده در آرشیوهای آلمانی و سخنان و روایات و یادداشتهای جسته - گریخته‌ای که از محتوای خاطرات رجال سیاسی ایران بجا مانده است نشانگر آنست که بیسمارک علاقه‌مند بود ایران به جای مراجعه به آلمان یا اتریش یا آمریکا یا هر کشور دیگر اروپایی سوای روسیه و انگلستان، مسائل خود را رأساً با روس و انگلیس حل کند که درحقیقت این تجویز طفره‌آمیز، سپردن بره به گرگ بوده است.

بیسمارک در جلسات متعدد مذاکره که با ناصرالدین شاه داشت به او توصیه نمود رفتاری را که در حرمسرای خود با زنان متعددش (بیش از شصت زن) مرعی می‌دارد نسبت به روس و انگلیس اعمال کند.

یعنی هرچه به این داد به آن یکی بدهد و هرچه از این یکی دریغ داشت از دیگری هم دریغ دارد. آن روایت را به نقل از سیاستمداری که روی در نقاب خاک کشیده

است در اینجا می آوریم. راوی می گفت که آنرا از وزیر مختار وقت ایران در برلین: مؤیدالسلطنه گرانمایه شنیده بوده است و گویا در سفر دوم شاه به آلمان این محاوره روی داده است. اما چون سفر دوم شاه به برلین چندان نپائید زیرا که به سبب بروز سوء قصدی به جان ویلهلم اول، ناصرالدین شاه سخت ترسید و از برلین و آلمان خارج شد؛ احتمال دارد قضیه مربوط به سفر اول بود و مؤیدالسلطنه آنرا از شاهی شنیده و برای دیگران نقل کرده باشد:

«در یکی از میهمانیهایی که یک شب از طرف قیصر آلمان به افتخار ناصرالدین شاه داده می شود، پادشاه ایران در جریان مجلس دست بیسمارک را گرفته به اتفاق مترجم مزبور به اتاق خلوتی روانه می شوند. شاه در ضمن صحبتهای دوستانه از بیسمارک خواهش می کند در امر مملکتداری و سیاست خارجی دولت رویه ای را که پادشاه ایران باید با همسایگان خود داشته باشد تعیین کند و اندرز سودمندی به او بدهد. بیسمارک پس از تشکر از حسن نظر پادشاه ایران نسبت به شخصیت سیاسی او می گوید:

«بطوری که شنیده ام اعلیحضرت همایونی زندهای بسیار متعددی دارند. اولاً نیروی جسمانی اعلیحضرت را ستایش می کنم که توانسته اند همه زندهای خود را راضی کنند زیرا من با وجود داشتن یک زن که جوانی را پشت سر گذاشته است هنوز موفق نشده ام که او را راضی نگهدارم، ثانیاً حسن تدبیر و سیاست اعلیحضرت را تبریک می گویم که بین این زنها که حسادت و رشک بر دیگری خمیره ذاتی آنهاست، تعادل را حفظ فرموده اند. من با اینکه کم کم مراحل آخر عمر خویش را طی می کنم، اگر گوشه چشمی به یکی از این خانمهایی که با لباسهای رنگارنگ شب در سالون مجاور سرگرم دلربایی و طنازی هستند بنمایم؛ روزها بلکه ماهها گرفتار توفان خشم و غضب همسر خود هستم، مصلحت آنست که اعلیحضرت همان سیاستی را که در میان زندهای خود اعمال می فرمائید، میان همسایگان خود بکار برند؛ هرگز از شما ناراضی نخواهند بود و آسمان سیاست خارجی کشور تاریخی ایران را ابرهای تیره و سهمگین تهدید و نابود نخواهد کرد.»

نقطه نظر بیسمارک پیرامون ایران و آنچه که برای زمامدار ایران مفید می دانست را در محتوای گزارش مربوط به دوازده سال بعد می توان باز یافت؛ هر چند که تحقیق خوب و پرمحتوای براد فوردجی مارتین کنه کار را شکافته و اینک می توانیم دریابیم که بیسمارک ضمن آنکه میل داشت به ایرانیان توصیه هایی در جهت حفظ استقلال مملکت خویش و توسعه و پیشرفت اقتصادی و صنعتی بکند، اما به هیچوجه میل به رنجاندن روس و انگلیس نداشت و حفظ مناسبات خود با آن دو دولت بویژه روسیه را بر دوستی با ایران ترجیح می داد، اما آنچه که او در ملاقات با معین الملک گفته است و خواهیم آورد و شنیدنی است؛ نشان می دهد که بیسمارک تا حدود زیادی از اوضاع ایران باخبر بود و در ضمن آنکه پیروی از مشی عثمانی ها را به ایرانیان توصیه می کرد، میل به مداخله در

اوضاع ایران نداشت:

مذاکرات شاه و بیسمارک

سر میز شام ناصرالدین شاه به بیسمارک گفت:

من از کشوری دوردست آمده‌ام که تاریخی طولانی و پرافتخار پشت سر دارد. کشور من در میان دو همسایه بزرگ و مقتدر قرار گرفته که هر یک از آنها درباره ما نظرات و مقاصد معین و مختلف دارند و این وضع برای ما مشکل فراوان پدید می‌آورد و در کارهای داخلی مانند سیاست خارجی دست و پای ما بسته است.

مامورین دو دولت با دقت پیوسته مراقب اعمال ما هستند و هر عملی را به منزله انحراف از بیطرفی و تمایل به سوی حریف تعبیر می‌کنند و حتی مسافرت‌های شخصی من نیز که گاهی برای سرگرمی و شکار انجام می‌گیرد از این تعبیرات مصون نیست.

مثلاً هرگاه عزم کنم برای گردش و شکار به سواحل دریای مازندران و ولایات آن حدود بروم دولت انگلیس می‌رنجد و فکر می‌کند من درصدد تقرب به روسها هستم. هر زمان قصد سفر به اصفهان و جنوب ایران داشته باشم یا عازم کربلا در عراق شوم روسها می‌رنجند و وزیران مختار آن دولت در ملاقات گله می‌کنند که چه ضرورت داشته است این سفرها.

این وضع برای ما مشکلات خاصی ایجاد کرده است و در دوران کشاکش رقابت‌های این دو حریف افتاده‌ایم.

با وجود این تا موقعی که اختلاف نظر و کشمکش آنها دوام دارد وضع ما بهتر است و مسلماً اگر اختلاف نظرها از میان برخیزد، وضع ما بدتر و مشکل‌تر خواهد شد و من از چنین پیش‌آمدی سخت بیمناکم و اگر روزی دو همسایه نیرومند ما با یکدیگر سازگار شوند وضع ما بسیار خطرناک گردیده و یقین استقلال ایران لگدکوب خواهد شد. آلمان که اکنون ظفرمندان در صف دولت‌های بزرگ درجه اول قرار دارد، اگر دست دوستی و اتحاد به طرف ما دراز کند، می‌تواند ما را در این کشمکش کمک کند.

صاحب‌منصبان آلمانی می‌توانند وضع قشون ما را اصلاح کنند، مهندسین آلمانی می‌توانند طرح‌های تازه برای تغییرات و اصلاحات ایران بریزند و نقشه راه آهن ایران را که مدتهاست درباره آن گفتگو می‌کنیم طرح کنند. دوستی شما برای ما و در مقابل دوستی ما برای شما بسیار مفید خواهد شد و من اگر بتوانم از دوستی و اتحاد با شما اطمینان پیدا کنم، سفری مبارک داشته‌ام.

اینها خلاصه و ماحصل سخنان ناصرالدین شاه بود.

بیسمارک با چشمان عقاب‌آسای خود شاه را می‌نگریست و سخنان او را به دقت گوش می‌داد. همین که سخنان شاه که بادقت و کلمه به کلمه ترجمه می‌شد خاتمه یافت، بیسمارک در پاسخ گفت:

«از هنگامی که آلمان فیروز شده، از سراسر جهان با وسایل مختلف از جمله نامه و تلگراف، این موفقیت را به من تبریک گفته‌اند و هیچ‌یک از آنها به قدر اظهارات صمیمانه و دوستانه شما در من اثر نکرد.

راجع به دوستی و اتحاد آلمان با کشور شما البته برای آلمان غنیمت است که در نقاط دوردست دوستان و متحدینی داشته باشد ولی بدون تردید با وضع کنونی، هرگونه اقدام و عملی که از طرف آلمان نسبت به کشور شما بشود، دقت دولتهای بزرگ دیگر را جلب خواهد کرد. زیرا پس از حوادث اخیر، شیر بریتانیا و خرس روسیه پیوسته مراقب ما هستند و ممکن نیست نفوذ صاحب منصبان و مهندسان آلمانی با عکس العمل سخت آنها روبرو نشود و شما از این اقدام فایده‌ای نخواهید برد.

اتریش متحد باوفای ماست و بقدر ما مورد مراقبت و توجه دولتهای دیگر نیست، شما می‌توانید برای قشون ایران، صاحب منصبان اتریشی را دعوت کنید و ما نیز به دولت اتریش یادآوری می‌کنیم که در این باب تسهیلات لازم فراهم آورد اما دربارهٔ احداث خط آهن در کشوری مانند شما که کوهستانی و وسیع است، ایجاد خط آهن آسان نیست و باید بادقت و احتیاط بدینکار دست بزنید و با وجود این ممکن است در آینده خط آهن بزرگی که برلین را به قلب مشرق متصل خواهد کرد تا حدود کشور شما پیش بیاید و نفع کشور شما اقتضاء می‌کند که دنباله این خط آهن در کشور شما تا حدود هندوستان کشیده شود. راجع به وحدت نظر احتمالی روسیه و انگلستان می‌توانید از این جهت کاملاً مطمئن باشید، موضوعات اختلاف میان دو همسایه شما بقدری است که حل آنها محال است. در بالکان و امپراتوری عثمانی و مخصوصاً در کشورهای مجاور مدیترانه و در اطراف بغازها و در کشورهایی که سپر هندوستان است، آنقدر اختلافات میان انگلستان و روسیه وجود دارد که هیچ وقت خاتمه نخواهد یافت و شما می‌توانید در میان دو رقیب که هیچ وقت وحدت نظر پیدا نخواهند کرد موقعیت خود را حفظ کنید.

من شنیده‌ام شما ۳۵ زن دارید و همه آنها را خشنود نگاه می‌دارید. برای کسی که ۳۵ زن را راضی نگاه می‌دارد خیلی آسان است. که در عرضه سیاست دو همسایه را نگاه دارد و تا آنجا که من می‌دانم شما تاکنون وظیفه خود را در این باب باموفقیت انجام داده‌اید.»

در هر حال نتیجه سفر شاه به آلمان بسیار ناچیزتر از آن بود که پیش بینی می‌شد. ارسال مقادیری اسلحه کهنه، تغییر کوچکی در پیمان دوستی و کشتیرانی دو کشور و قول اعزام چند مشاق نظامی تمام چیزهایی بود که ایرانی‌ها بدان دست یافتند. در مورد قرارداد رویتز آلمان خود را بکلی از ماجرا کنار کشید در موارد دیگر نیز با حزم و احتیاط بیش از حد عمل کرد.

علت احتراز بیسمارک از هرگونه همکاری عملی با ایران علی‌رغم سخنان درخشانی که در ملاقات با شاه و نیز در پارلمان آلمان گفته و بر اهمیت مناسبات ایران و آلمان تأکید کرده بود فقط یک چیز بود.

پیمان اتحاد مثلث که چندی قبل از سفر شاه به برلین بین دولتهای اتریش - هنگری، روسیه تزاری و آلمان منعقد شده بود.

اتحاد امپراتوریهای سه‌گانه تأکید می‌کرد که در صورت حمله به یکی از آنها دو کشور دیگر ملزم به حمایت از آن هستند. به نظر بیسمارک هیچ لزومی نداشت آلمان

برای خاطر یک کشور دورافتاده آسیایی، مناسبات خود را با روسیه را تیره سازد. ناصرالدین شاه و دولتمردان او بی‌خبر از مکنونات خاطر بیسمارک مرتباً درخواست برقراری مناسبات سیاسی و اقتصادی و اعزام وزیر مختار آلمان به تهران را پس از بیست و پنج سال ترک رابطه ناخواسته می‌نمودند.

بیسمارک تا پایان دوران صدارت خود نظرش را تغییر نداد در موردی، هنگامی که سفیر انگلیس در ۷ سپتامبر ۱۸۸۵ طرح جدید رویترا را برای احداث راه آهن بین‌المللی در ایران با سرمایه‌های انگلیس، آلمان و اتریش، برای بیسمارک فرستاد، او با نوشتن کلمه «نخیر» آنرا رد کرد. سفیر انگلیس در یادداشت خود برای بیسمارک تذکر داده بود: «نمی‌خواهیم روسیه یا فرانسه در کار ایجاد کمپانی راه آهن ایران شرکت داشته باشند. بیسمارک در پانویس نوشت چرا و بعداً نقطه نظر و مکنون باطن خود را نوشت:

«بازسازی و اصلاح ایران بدست آلمان حرکتی ضدروسی محسوب شده و به روابط ما با روسها صدمه خواهد زد و عدم اعتماد بوجود خواهد آورد. البته بعداً می‌توانیم در آن نوع ارتباطاتی که انگلستان با فرانسه دارد با انگلستان همداستان شویم چون در این حال چیزی را از دست نمی‌دهیم، اما در هر جا که منافع انگلستان و روسیه با هم اصطکاک پیدا کند، باید با در نظر گرفتن مرزهای طولانی خود با روسیه کاملاً محتاطانه عمل کنیم. در قبال مخالفت با روسها، ایران چیزی را که معادل آن باشد نمی‌تواند به ما بدهد و من این موضوع را در مذاکرات آینده با سیاستمداران انگلیسی به میان خواهم آورد. در ضمن فرصتی نیز خواهیم داشت تا سرمایه‌داران خودمان را هم در این امر دخالت دهیم.»

چندی بعد شاه از طریق میرزا ملکم‌خان وزیر مختار ایران در لندن درخواست اعزام هیأت دیپلماتی آلمان را به ایران نمود.

بیسمارک عقیده‌ای به استقرار دائم یک هیأت دیپلماتی در تهران نداشت و برای طفره رفتن درخواست کرد نخست سفارت ایران در برلین گشایش یابد.

ایران برای مدتی طولانی سعی کرد حتی از طریق میانجیگری و توصیه‌های اتریش که متحد آلمان در قرارداد سه‌گانه بود؛ آلمانی‌ها را به ورود به صحنه سیاست ایران راغب سازد.

درواقع آنچه شاه را خوشحال می‌کرد ضمانت اتریش و آلمان از بیطرفی ایران و دست‌کم پذیرفتن نقش حکم در صورت تجاوز روسها و انگلیسیها بود.

بیسمارک به تمام این درخواستها پاسخ نه می‌داد و از انجام آن شانه خالی می‌کرد.

اظهار تمایلات دوستانه و هوادارانه ناصرالدین شاه که میل دارد مستشارانی از آلمان برای اصلاح تشکیلات اداری و یا اقامت دائم در ایران به کشورش اعزام شوند تقریباً بدون پاسخ ماند.